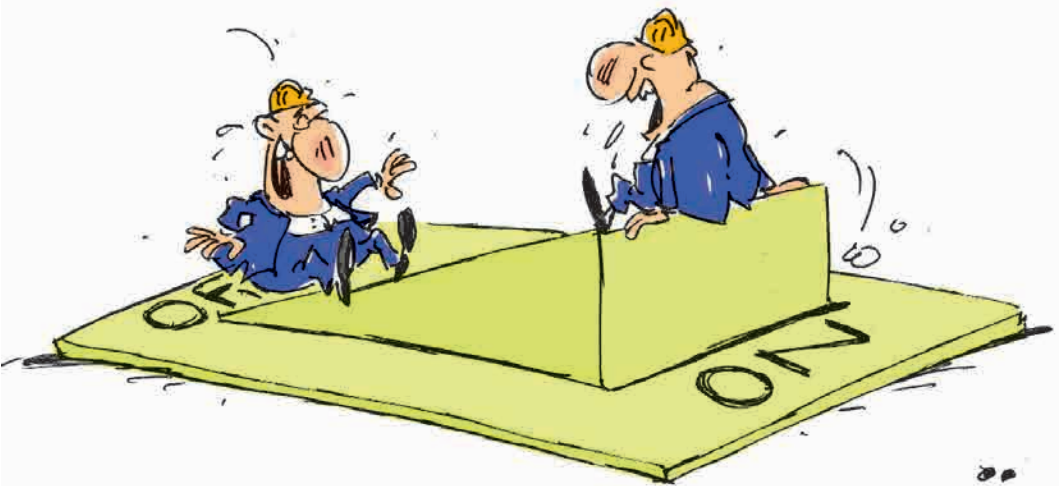
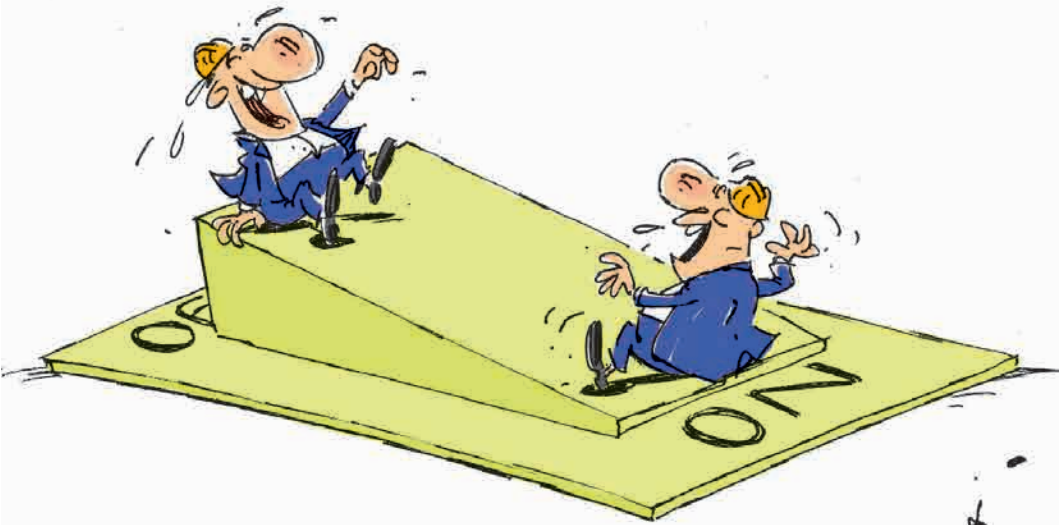


تماشاخانه

email: sunysaghafi@yahoo.com | کارتون‌نویست

| **محمد رضا تقفی** |

خاموش، روشن..



شهرَونگ

نیمه پنهان بناهای تاریخی

نبوده و اساسا قرار نبوده این دو منار آن بالا این قدر در طول تاریخ قریب نریند بلکه موضوع تکان دادن یک منار و جنبیدن آن یکی، تمثیلی موزون است از مصرع معروف چو عضوی به درد آورد روزگار، دلیل جنبیدن این بنا هنوز مشخص نشده و دانشمندان هم آن قدر مشغول کشف اثر خوردن سیر خام ناشتا روی کاهش قند خون و تأثیر خوردن همزمان زردچوبه و عسل روی کبد چرب و این طور خزعلیات هستند که فرصتی برای اکتشاف دلیل جنبیدن منار برایشان باقی نمانده، نمونه اش هم همین پروفیسور سمیعی با آن کانال تلگرامش، درس های ساخته شدن و جنبانده شدن این بنا از طول و عرض تاریخ به ما هم رسیده و یکی از بزرگترین فیلسوفان معاصر ایرانی که دستی بر آتش شعر سپید هم داشته، در زمینه لزوم پرزنت کردن خود در دنیای معاصر می فرماید: «تکون بده، خودتو نشون بده».

خودتو نشون بده | جابر حسین زاده شاید باورتان نشود که منار جنبان توسط هیچ کدام از شاه عباس ها ساخته نشده بلکه قدمت آن برمی گردد به دوره ایلخانیان که از نوادگان چنگیز خان وحشی بودند و در کمال تعجب فقط در کار تخریب و ضایعات نبودند و یک وقت هایی ضربه می خورد به سرشان و یک چیزهایی هم کنترت می گرفتند و می ساختند. اسناد تاریخی نشان می دهد این قوم بدوی پس از سال ها زندگی در ایران و نوشیدن دوغ و خوردن قورمه سبزی و آشنایی با چرت بعد از ظهر، دچار موتاسیون شده و ساختار دی ان ای شان کمی تغییر کرده و به آدمیزاد شبیه شده اند و نسل های بعدی شان با ضربان قلبی پایین تر مشغول شده اند به آبادانی و ساخت و ساز. اما بر خلاف تصور عامه، هدف از ساخت این بنا جنباندنش



روگذر غیر هم سطح

خال گوشتی

پوزیشن زنگ زد پلیس. اینکه از قدیم می گویند حق با آدم پولدارست، اشتباه نمی گویند. تازه کلی هم منت گذاشتند که چون یکم شیرین عقلم، آقای محترم از شکایتشان صرف نظر کردند و گرنه باید آب خنک می خوردم. من نمی دانم اگر کسی بخواهد پولدار باشد، شیرین عقل است؟ پس اگر این طور است همه پولدارها شیرین عقلند. تصمیم گرفتم آخرین تلاشم را بکنم. مرد پولدار را تعقیب کردم و وقتی پا ماشین شاسی بلند مشکلی اش که ثابت می کرد پدر من است وارد خانه شد، زنگ خانه را زدم تا زن و بچه هایش بیرون بیایند. کمی هم داد و فریاد کردم تا همسایه ها ریختند بیرون، پیراهنم را در آوردم و به کتف چپم اشاره کردم. دقیقا روی کتف چپم، همان جایی که من یک خال گوشتی سیاه رنگ زشت نداشتم، برادر و پدر پولدار هم نداشتند و این ثابت می کرد من فرزند آنها هستم. البته اول انکار کردند ولی وقتی یکم داد و بیداد کردم، پدر عزیزم از ترس آبرویش قبول کرد من را به فرزند خواندگی قبول کند. البته پول تو جیبی ام نصف برادرم است که مجبورم کسری اش را از جیب بابای خوشگلم جبران کنم.

پیدا کردم و با کلی خواهش و تمنا خواستم آدرس پدر و مادر واقعی و پولدارم را بدهد. از من اصرار و از پرستار انکار، در نهایت وقتی پرستار را تهدید به مرگ کردم، با گریه اعتراف کرد که وقتی به دنیا آمدم به قدری زشت بوده ام که نتوانسته تفاوت بین سر و پشتم را پیدا کند و موقع ضربه زدن، به کلام زده و چون آن زمان هنوز جمجمه ام نرم بوده، مغزم کلی تکان خورده. بنده خدا دایم که همیشه پدرم می گفت خنگ بازی هایم به او رفته. نگو که مسبب اصلی همین خانم پرستار بوده. برای اینکه حقایق عقلی بیشتری افشا نشود از بیمارستان بیرون رفتم. تا اینکه جلوی بیمارستان پدر واقعی ام را دیدم. همان طور که همیشه توی خواب و رویا دیده بودم. یک ماشین شاسی بلند مشکلی که از تمیزی برق می زد. خودم را انداختم جلوی ماشین تا راننده پیاده شود. البته پدرم زیاد خوشحال نشد و با عصبانیت گفت: «هوی بابو، بزنم لهت کنم دیهت رو بدم خانواده ت تا از شر پسر روانی شون راحت بشن؟» این طرز عصبانیتش به خودم رفته بود، پریدم توی بغلش، مثل هشت پا دست و پایم را دورش حلقه زدم و گفتم: «قربونت برم بابا جونم»، توی همان



داود نجفی

طنز نویس

با این وضع بالا رفتن دلار و گرانی، ما پسر ها نه تنها نمی توانیم از پس هزینه های ازدواج و زندگی مشترک بر بیاییم، بلکه از پس هزینه های خودمان هم بر نمی آییم. برای همین باید یک راهی برای نجات از این زندگی پیدا کنیم. برای من که همیشه بزرگترین هیجان زندگی ام این بود که یک روز دکتر و پرستاری که من به کمک آنها به دنیا آمده بودم، به همراه یک خانم و آقای پولدار به خانه ما بیایند و پرستار در حالی که گریه امانش را بریده بگوید: «تورو خدا منو ببخشید، اون روز بچه شما با بچه این خانواده پولدار عوض شده و الان اومدن پسرشون رو با خودشون ببرن.» من هم بین عشق و ثروت، ثروت را انتخاب می کردم و به پدر و مادرم می گفتم: «درسته که شما منو بزرگ کردین ولی آخرش خون به چیز دیگه ست.» و با گریه و زاری بروم پیش پدر و مادر خروپولم. ولی هیچ وقت این اتفاق نیفتاد و با ادامه وضعیت گرانی مجبور شدم خودم دست به کار شوم. به بیمارستان رفتم و پرستار را

توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرنگ»

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره چهار صد و نود و هفتم



دو برابر شدن قیمت سیگار های وارداتی در بازار طی هفته های اخیر

سیگار که فیلتر داشت چرا گرون شد؟

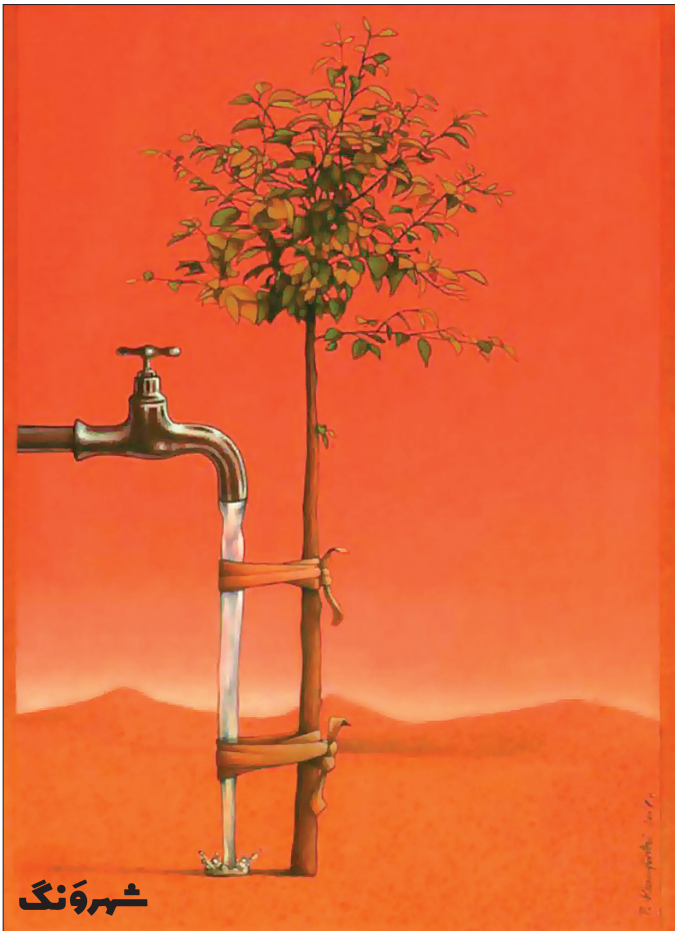
◀ سیگاری شدن از گزینه های دوره سر بازی حذف شد: حالا فقط یک راه دارد
◀ مواد فروش محل: از من یاد بگیر بد. صد ساله قیمت هام ثابته!
◀ دخترم زن همین یارو شو، به پاکت سیگار توی جیبش دیدم
◀ مومیا یی: منم که میگم از تولیدات بومی استفاده کنید (چای نباتش را هم میزند)
#اقتصاد_خراب_عامل_سلامتی_هم_قیمت_پسته_شهرنگ



شهرَونگ



شهر فرنگ | پاول کوژینسکی | کارتون‌نویست



شهرَونگ

شهر زیا

اصلا هر چی صدف بگه



حسام حیدری

طنز نویس

ور رفتن با اخبار سینمایی این هفته را با خبر شروع به کار احسان علیخانی برای تهیه کردن دومین فیلم سینمایی اش آغاز می کنیم. علیخانی که قبل از این هم فیلم «بدون تاریخ، بدون امضا» را تهیه کرده بوده گفته که برای تابستان، فیلم جدیدش را استارت خواهد زد. یا توجه به روحیات خاص آقای علیخانی از همین الان خودتان را برای تحمل حجم زیادی از فلاکت و بدبختی و اندوه آماده کنید. ما اسامی زیر را برای فیلم جدید احسان علیخانی پیشنهاد می کنیم: «ضجه طولانی»، «بغض فروخورده»، «وقتی احسان ناله کرد»، «چه کنم با این همه غم؟»، «بیا با هم زار بزنیم»، بازیگرش هم که از همین الان معلوم است: سلطان غم. نوید محمدزاده.

خبر دردناک این هفته سانحه رانندگی ای بود که برای مهدی فخیم زاده پیش آمد. شکر خدا حال ایشان خوب است، اما ماجرای جالب این بود که نزدیکان ایشان می گفتند بعد از قضیه آقای کیارستمی، بیمارستان ها از پذیرش بیمار هنرمند پرهیز می کنند. به گفت گوی زیر که جلوی در یک بیمارستان ضبط شده توجه کنید: بیمار اورژانسیه کجا بریمش خانم پرستار؟ + هنرمند که نیست؟ بازیگری کار گرانی چیزی نباشه که برامادر درس میشه.

نه هنرمند نیست فقط چند وقته پول ما رو خورده هی فیلم بازی میکنه... اینم حسابه؟ + اگه معروف نباشه نه... ولی قیافهش خوبه، به نظرم بتوانسین اینو داره بعدا بازیگر شه. بنارید با رئیس بیمارستان چک کنم.

...بابا این داره می میره... اصلا مال این حرفا نیست. خیلی میکشه... داغونه

+ چی میکشه؟ نقاشی؟ اوه اوه این هنرمند تجسمی ها که خیلی ناجورن... بیمه درست و حسابی هم که ندارن... بستر می کنیم در دسر میشه (گوش مریض را میکشد) قول میدی کشتیمت نری شکایت کنی؟ بامبول درنیاری بگی خطای پزشکی بوده؟ ره؟

از اینها گذشته از آن طرف حکم نهایی پزشک معالج آقای کیارستمی هم رسیده و نظام پزشکی بعد از این همه بیا و برو، این پزشک را به توبیخ کتبی محکوم کرده است. نظام پزشکی در ادامه با کشیدن لپ پزشک خاطی به او گفته: «گه به بار دیگه از این کار ها بکنی میدم هاپو بخورت» و از او قول گرفته که از این به بعد بچه خوبی باشد و مریض هایش را خوب معالجه کند. پزشک مربوطه هم ماجرا را به پنشنش گرفته و به کارش ادامه داده.

استفاده از شاخ های اینستاگرامی برای تبلیغات فیلم ها هم موضوع جدیدی است که این هفته سروصدا را انداخته. گویا تعدادی از تهیه کنند ها از بعضی از شاخ های اینستاگرامی خواسته اند که برای فیلم هایشان تبلیغ کنند. مثلا وحید خزایی بگوید: «سلام عشقا... یه لایو بریم از سینما؟» یا عباس کچلیک در مورد خواص سینما رفتن بر تقویت دندان ها صحبت کند.

البته یکی از تهیه کنند ها که فیلمش را شاخ های اینستاگرامی تبلیغ کرده اند، گفته: «تبلیغ این فیلم در صفحه شاخ های مجازی به سفارش ما نبوده و قبلا از این روش استفاده کرده ایم و چون نتیجه نگرفته ایم، این کار را تکرار نمی کنیم.» نمی دونم چرا ایشان نتیجه نگرفته اند، ولی من به شخصه حرف های شاخ های مجازی را خیلی قبول دارم و اگر از فیلمی تعریف کنند، حتما میروم و فیلم را می بینم. به خصوص اگر انسان کار بلد، همه چیز فهم، همه چیز دان، دور اندیش، با کمالات، نازک اندیش، فهیم، بلند بالا، دانش پرور، والا گوهر و برجسته ای همچون خانم صدف طاهریان این حرف را زده باشند. من که نظرم این است. شما را نمی دانم.